**انترناسیونال ۶۸۰**

**حمید تقوایی**

**چشم انداز پیروزی کمونیسم در ایران**

*این نوشته بر مبنای سخنرانی در یک جلسه آموزشی درون حزبی تدوین شده است.*

آیا کمونیسم میتواند در ایران پیروز بشود؟ برای یافتن پاسخ باید موضوع را در دوسطح بررسی کرد: یک سطح پایه ای و استراتژیک، و یک سطح سیاسی و مشخص.

در سطح پایه ای اگر بخواهیم به این سئوال جواب بدهیم باید ببینیم که کلا توازن قوا و شرایط بین دو طبقه اصلی دنیای ما، یعنی طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار، چگونه است؛ از نظر اقتصادی، از نظر اجتماعی، و از نظر سیاسی. در این سطح پایه ای طبعا موضوع فقط به جامعه ایران و شرایط امروز محدود نمیشود. در ادامه بحث به اوضاع جهانی خواهیم پرداخت ولی اجازه بدهید از شرایط ایران شروع کنیم.

**نقطه عطف 57 در سیاست ایران**

انقلاب 57 اساسا به این دلیل رخ داد که بورژوازی در ایران، چه بورژوازی ایران و چه بورژوازی غرب در رابطه با ایران (به همین خاطر میگویم بورژوازی **در** ایران) به بن بست رسیده بود. در سال 1342 اصلاحات ارضی شده بود، سرمایه داری رشد کرده بود، صدور سرمایه به ایران و کلا سرمایه گذاری رواج پیدا کرده بود و یک طبقه کارگر جدیدی پا بمیدان گذاشته بود که حکومت شاه نمیتوانست جوابش را بدهد. دیکتاتوری آریامهری لازم بود برای اینکه بتوانند سود نجومی از گرده طبقه کارگر بکشند و سرمایه داری بتواند در ایران سودآور و بقول خودشان رقابتی باشد. دیکتاتوری لازم بود برای اینکه بازار ایران بتواند عرصه جذابی باشد برای جلب سرمایه ها. این وضعیت نتوانست ادامه پیدا کند و حکومت شاه به بحران خورد و انقلاب شکل گرفت. در مقابل انقلاب بورژوازی در ایران هر برگی که داشت رو کرد و بالاخره ناگزیر شد متوسل بشود به خمینی و نیروی ارتجاع اسلامی. خمینی را برجسته کردند و جلو فرستادند از ترس اینکه چپ در ایران رشد کند و بخصوص از ترس اینکه ایران تحت نفوذ و سلطه شوروی قرار بگیرد. همان داستانی که در 28 مرداد سال 32 اتفاق افتاد، یعنی نگرانی که دولت آمریکا و کلا بورژازی غرب داشت و برای جلوگیری از نفوذ چپ دست به کودتا زد، در 57 هم همین اتفاق افتاد. با این فرق که این بار بورژوازی ناگزیر شد به حکومت اسلامی و خمینی رضایت بدهد. این حکومت، حکومت مطلوب و استراتژیک بورژوازی نیست. اگر فشار انقلاب و هراس از نفوذ چپ نبود طبقه سرمایه دار ایران یا بورژوازی غرب به این رژیم رضایت نمیداد. ناگزیر شدند چون آلترناتیو دیگری نداشتند. و هنوز هم آلترناتیو دیگری ندارند.

بحرانی که با انقلاب 57 شروع شد، که ما آنرا بحران حکومتی بورژوازی در ایران می نامیم، تا امروز ادامه دارد. به این معنی تحولات سه دهه اخیر کاملا متفاوت است با تحولات قبلی که مثلا از انقلاب مشروطه در ایران شروع شد و در صد سال اخیر شاهدش بودیم، نظیر تحولاتی که در جنبش ملی کردن صنعت نفت در سالهای 30 پیش آمد و همین طور در دوره رضا خان و پیش از آن در دوره انقلاب مشروطه.

انقلاب 57 ثمره بحران و بن بست بورژوازی در ایران سرمایه داری بود ولی انقلاب مشروطه و تحولات دهه سی در ایرانی رخ میداد که اساسا از نظر ساختار اقتصادی فئودالی و ارباب رعیتی بود و این وضعیت تا سال 1342 که اصلاحات ارضی شد ادامه پیدا کرد. اصلاحات ارضی از بالا انجام شد ولی رفرمی بود که سرمایه داری را کاملا در ایران مسلط کرد و رشد داد و کارگر صنعتی و مدرن را به یک طبقه عظیم اجتماعی در ایران تبدیل کرد. به همین خاطر تحولات سیاسی در این دوره، در دوره بعد از اصلاحات ارضی و بعد از آنکه نتایج اقتصادی و سیاسی اش تثبیت شد یعنی از اوائل دهه 50 تا 57 که انقلاب رخ داد و تا به امروز با تحولات دوره های قبل کاملا و اساسا متفاوت است. شرایط و قوای طبقاتی و موقعیت نیروها و جنبش ها کاملا با دوره ماقبل فرق میکند.

**تحول در جنبش چپ**

در دوره ماقبل اصلاحات ارضی و مشخصا بعد از کودتای 28 مرداد چپ در ایران در بهترین حالت نوعی رفرم را نمایندگی میکرد در برابر جامعه فئودالی و در برابر سلطه سرمایه خارجی. این چپ ضد آمریکائی بود، استقلال طلب بود، بقول خودش ضد "سرمایه داری وابسته" و صنایع مونتاژ بود، خواهان رشد سرمایه داری ملی و صنایع سنگین بود، و کلا خواهان یک رفرمهائی بود که در جامعه فئودالی موضوعیت داشت و به معنی واقعی کلمه رفرم و اصلاحاتی بود علیه حکومت و نظام فئودالی. چپ حزب توده اساسا از این نوع بود و نیروهای چپ بعدی هم همینطور. چپ چریکی اساسا ضد آمریکائی و استقلال طلب بود و بهمین خاطر به بورژوازی ملی و سرمایه داری ملی معتقد بود. بورژوازی هنوز در ایران مسلط نشده بود و دست بالا نداشت و چپهای آن دوره نیز اساس نقد و اعتراصشان کمبودهای و نارسائیهای سرمایه داری در ایران بود.

بعد از انقلاب 57 این دوره تاریخی تمام شد و دوره سربلند کردن چپ در ایران کاملا سرمایه داری شده آغاز شد. نقد این چپ به وضعیت موجود کاملا متفاوت بود با نقد و اعتراضی که نیروهای چپ در دوره قبل داشتند، نقد و اعتراضی که کلا روشنفکران و جوانان و الیت سیاسی به حکومت شاه داشتند.

حکومت خمینی مشخصا از نظر سیاسی این داستان ضد آمریکائیگری و انقلابی گری ای که همه هویت اش ضدیت با آمریکا بود را تمام کرد. رژیمی ضد آمریکائی تر و غربستیز تراز این حکومت و نیست و می بینیم چه بلائی بر سر جامعه آورده است.

به این ترتیب در یک تجربه توده ای و اجتماعی این داستان که نفس ضدآمریکائیگری امری مترقی است بپایان میرسد. برای بخش عمده ای از چپ متحزب دنیا هنوز این داستان ادامه دارد، چپهائی مثل اس دبلیو پی انگلیس همه جا داریم ولی در ایران این پرونده بسته شد. از نظر سیاسی و اجتماعی این داستان که گویا بدبختی مردم به این خاطر است که جامعه زیر سلطه آمریکا و نفوذ خارجی است به پایان رسید. هیچ حکومتی مستقل تر از حکومت اسلامی در تاریخ معاصر ایران نبوده است و در عین حال هیچ حکومتی به این اندازه ارتجاعی و سرکوبگر و ضد انسانی نبوده است.

از نظر اقتصادی هم این نظریه که گویا سرمایه داری در ایران رشد نکرده و باید علیه سرمایه داری کمپرادور - بقول چپ آن زمان - و علیه وابستگی جنگید و سرمایه داری مستقل قرارست ایران را گلستان کند کاملا بی اعتبار و ورشکسته شد و این داستان هم به انتها رسید. بر متن این شرایط نیروی چپی از مقطع انقلاب 57 سر بلند کرد که نقد و اعتراضش به نفس سرمایه داری بود و نه وابستگی و نه عقب ماندگی های سرمایه داری. و این چپ در ادامه خودش به حزب کمونیست کارگری رسید.

بنابرین در یک سطح تاریخی و عمومی و از نظر تحولات تاریخی- اجتماعی و از نظر اقتصاد سیاسی دوره بعد از انقلاب 57 را باید دوره مطرح شدن و همه گیر شدن نقد کمونیستی در جامعه ایران و به مسائل و مصائبش نامید. این نقد که مسائل کل جامعه و بخشهای مختلف مردم ناشی از سلطه سرمایه است و نه وابستگی و یا کمبودهای سرمایه داری که نظر غالب در میان بخش وسیعی از چپها در آن دوره بود.

به این ترتیب میتوان گفت با انقلاب 57 از نظر عینی و اقتصادی و اجتماعی نوبت چپ در ایران فرا رسیده است. نوبت کمونیستها. منتهی کمونیسمی که ضد سرمایه است یعنی کمونیسم وقعی، کمونیسم کارگری در نقد و در تمایز از کمونیسم ضد "غربزدگی" و کمونیسم ضد کمپرادور و ضد صنایع مونتاژ. آنها هر چه بودند کمونیسم نبودند، یا رفرمیسم بودند یا استقلال طلب و ضد بیگانه و یا ضد فئودالیسم و طرفدار بورژوازی ملی. جنبشهای دیگری بودند که تحت نام کمونیسم حرفشان را میزدند. بعد از انقلاب اکتبر کمونیسم در جهان مقبولیت وسیعی پیدا کرده بود و هر کس اعتراضی به هر چه داشت تحت نام کمونیسم حرفش را میزد. در هر حال با انقلاب 57 این نوع کمونیسمهای غیر کارگری نیز موضوعیت و شرایط و زمینه اجتماعی موجودیتشان را از دست دادند و به جامعه و تحولات سیاسی بی ربط شدند.

**بحران حکومتی بورژوازی جهانی**

نه تنها در ایران بلکه در سطح جهانی هم ما امروز شاهد یک بحران همه جانبه بورژوازی هستیم. به یک معنا بحران حکومتی بورژوازی امروز جهانی شده است. در خود آمریکا، در انگلیس، در یونان، در ترکیه همه جا میبینیم حکومتها با مسائل و مشکلات تازه و ادامه داری روبرو شده اند. حتی حکومتهای تثبیت شده در کشورهای صنعتی پیشرفته با یک نوع بحران حکومتی روبرو هستند. در کشورهائی مثل آمریکا و انگلیس احزاب سنتی حکومتی به عقب رانده میشوند و احزاب و شخصیتهای غیر سنتی جلو می آیند. کلا اوجگیری بحران اقتصادی و سقوط وال استریت در سال 2008 و عواقب سیاسی و اجتماعی و عقیدتی و فلسفی اش بورژوازی را از هر نظر در بحران فرو برده است و به این معنی بحران حکومتی که از دهه 50 شمسی بورژوازی در ایران داشت امروز تقریبا به یک مساله جهانی تبدیل شده است.

این بحران حکومتی تنها با آلترناتیو چپ و کمونیستی میتواند به نفع توده مردم حل بشود. از نظر شرایط عینی پاسخگوی مسائل جامعه - مسائل نه فقط طبقه کارگر که راه نجاتش همیشه کمونیسم بوده است بلکه مسائل گریبانگیر همه بخشهای جامعه، نود و نه درصدی ها- چه در سطح منطقه ای و چه در سطح ایران و چه در سطح جهانی کمونیسم است. این یک امر واقعی و عینی و ابژکتیو است و به احزاب و ادعاها و برنامه ها و سیاستها و شعارها و غیره ربطی ندارد. بطور عینی جامعه به اینجا رسیده است. شرایط، رشد اقتصاد، سلطه سرمایه داری و توازن قوای طبقاتی به اینجا رسیده است.

**جنبشهای اجتماعی در ایران**

حالا اجازه بدهید ببینیم بطور مشخص در شرایط سیاسی امروز ایران این وضعیت عمومی چطور خودش را نشان میدهد.

ما معتقدیم طبقات از طریق جنبشهای اجتماعی مختلف رو در روی یکدیگر قرار میگیرند و احزاب و شخصیتها و نمایندگان سیاسی طبقات از طریق و در دل این جنبشهای اجتماعی فعال میشوند و در سیاست دخالت میکنند.

امروز در جامعه ایران مشخصا سه جنبش را مشاهده میکنیم. این بحث را در کنگره سوم حزب منصور حکمت مطرح کرد و تا امروز بر سیاستهای حزب ناظر بوده است. اساس بحث اینست که ما با سه جنبش عمده در جامعه ایران روبرو هستیم: یکی جنبش ملی اسلامی که بخشی از حکومت است، بخشی هنوز در حاکمیت است و بخشی هم به اپوزیسیون رانده شده. این جنبش ملی اسلامی زمان شاه هم وجود داشت. و ارتجاعی ترین و راست ترین بخش اش خمینی و دارودسته اش بودند که به حکومت رسیدند. امروز هم این جنبشی است با هدف استحاله حکومت و حفظ نظام موجود. عمر این جنبش با تمام شدن عمر جمهوری اسلامی بپایان میرسد.

جنبش دیگر جنبش ناسیونالیسم فارس، ناسیونالیسم ایرانی پروغرب است که سلطنت طلبان و جمهوریخواهان ملی و غیره را شامل میشود. این جنبش ازتخت افتادگان است. جنبش نیروهائی که قدرت در دستشان بود و در اثر انقلاب از دست دادند. مردم اینها را بزیر کشیدند منتهی امروز جمهوری اسلامی چنان بلائی بر سر مردم آورده است که این نیروها فرصتی برای عرض اندام یافته اند و میتوانند مدعی باشند که بالاخره نماینده حکومتی بهتر از جمهوری اسلامی بوده اند و یا در آینده خواهند بود. این جنبشی است که اساسا روی دول غربی حساب باز کرده است، بطور اصولی و استراتژیک علیه انقلاب است و معتقد است انقلاب کار بی سرو پا ها است و هرج مرج است و غیره. این جنبش با اتکا به رژیم چنج و یا کودتا و یا تحولاتی از بالا میخواهد بقدرت برسد.

و بالاخره جنبش سوم جنبش کمونیسم کارگری است. نیروهای کمونیست دیگر هم هستند ولی همانطور که توضیح دادم کمونیسم کارگری کمونیسم این دوره است و این جنبش است که از نظر اجتماعی و اقتصادی و سیاسی جوابگوی مسائل جامعه است. این جنبش را حزب ما نمایندگی میکند و ستون فقرات این جنبش حزب کمونیست کارگری است. برنامه و مبارزه و هدف این حزب که همانطور که گفتم ریشه و سابقه اش به انقلاب 57 برمیگردد این هست که کل مبارزه علیه سلطه سرمایه، یعنی مبارزه علیه تبعیض و نابرابری، مبارزه علیه فقر، مبارزه علیه بیحقوقی، مبارزه برای آزادی زن، مبارزه علیه اعدام، مبارزه برای آزادی زندانیان سیاسی، مبارزه برای آزادی بی قید شرط بیان و مطبوعات تشکل و تحزب و غیره را نمایندگی کند و سازمان بدهد و رهبری کند. وجه تمایز کمونیسم کارگری با بقیه چپ فقط این نیست که از نظر اقتصاد سیاسی متعلق به دوره سلطه سرمایه داری در ایران است. این وجه تمایز از نظر سیاسی ترجمه میشود به دخالتگری وسیع این کمونیسم در جامعه و نمایندگی کردن بخشهای مختلف جامعه که مسائل و مشکلاتشان ناشی از سلطه و کارکرد نظام سرمایه داری است.

**چپ اجتماعی**

از نظر اجتماعی تحول دیگری که میشود گفت در ده سال اخیر رخ داده اینست که یک نیروی چپ اجتماعی پا به عرصه گذاشته است، در ایران و در همه جهان. گرچه ممکن است این نیرو خودش را کمونیست نداند - و بخش اعظمشان هم خود را کمونیست نمیدانند - و حتی ممکن است بخاطر تجربه شوروی نظر خوشی هم به کمونیسم نداشته باشد ولی از نظر آمال و خواستهایش و مضمون اعتراضش و از نظر رادیکالیسمی که دارد و نحوه ای که به جامعه نگاه میکند چپ و انقلابی است. این نیروی وسیعی است. یک بخش فعال و وسیع جنبش رهائی زن در ایران این نیرو است. جنبش جوانان هم همینطور. این چپ اجتماعی هیچ نوع ناخالصی مذهبی ندارد، به هیچ نوع ضدآمریکائیگری از نوع جمهوری اسلامی و یا چپ سنتی در ایران و یا از نوع چپ مریخی اروپا شبیه اس دبلیو پی آلوده نیست؛ با این جریانات تعیین تکلیف کرده است چون همانطور که گفتم از نظر واقعی و اجتماعی شرایط طوری هست که چپ اجتماعی نمیتواند چنین نظراتی داشته باشد. حضور تعیین کننده این چپ را در جنبش اشغال در غرب و در انقلابات موسوم به بهار عربی شاهد بودیم. گفتمان نود و نه درصدی ها در برابر یک درصدیهای حاکم که امروز وارد فرهنگ سیاسی همه احزاب و حتی دولتها و نهادهای بین المللی شده است از دستاوردهای این چپ اجتماعی است. همچنین خواست دخالت مستقیم مردم در امور جامعه که یک رکن جنبش اشغال بود و تاکید بر انسانیت و آزادی و رهائی انسان که در شعار "نان آزادی کرامت انسانی" در انقلاب مصر خود را نشان میداد جلوه دیگری از حضور چپ اجتماعی در تحولات سالهای اخیر است.

در ایران نیز امروز دیگر انقلابیگری و رادیکالیسم با دفاع از حقوق انسانی در جامعه تعریف میشود و نه با آمریکائی ستیزی و یا طرفداری از رشد صنایع ملی و صنایع سنگین و غیره. برای چپ سنتی ایران دفاع از حقوق انسانی و مبارزه علیه اعدام و دفاع از آزادیهای بی قید و شرط و مبارزه برای حقوق زنان و غیره یا اساسا مطرح نبود و یا تحت الشعاع ضدیت با آمریکا و مبارزه علیه شاه بعنوان سگ زنجیری آمریکا و مبارزه برای استقلال و رشد صنایع ملی و غیره قرار میگرفت. اینها خصلت نما و هویت چپ آن دوره بود. چپ اجتماعی در ایران و در دیگر کشورها، نه از این سابقه و تاریخچه می آید و نه از لحاظ نظری و افق و سیاست قرابتی با آن دارد. بخاطر شرایط عینی امروز و نه به این دلیل که این چپ کتابهای بیشتری خوانده و مارکسیسم را بهتر شناخته است. مساله نظری- ایدئولوژیک نیست. از نظر اجتماعی و سیاسی نیروی چپی در ایران - و در سطح جهانی- هست که رادیکالیسم و ترقیخواهی را با انسانیت تعریف میکند. این نیرو ممکن است بخودش سوسیالیست نگوید ولی طرفدار برابری و آزادی و رهائی انسان و علیه یک درصدیهای حاکم است.

این چپ اجتماعی را کمونیسم کارگری و حزب ما نمایندگی میکند. این چپ کاملا این ظرفیت و قابلیت را دارد که برنامه یک دنیا بهتر را برنامه خود بداند و به نیروی فعاله اش تبدیل بشود. و این فی الحال در سطح معینی اتفاق افتاده است. ازین نقطه نظر هم باید گفت شرایط اجتماعی در ایران برای کمونیسم فراهم هست.

**پایان دور باطل اسلامیسم- ناسیونالیسم**

در آخر لازم است نکته دیگری هم مطرح کنم که به وضعیت و موقعیت جنبشهای راست در ایران مربوط میشود.

در تاریخ صد سال اخیر ایران مذهب و ناسیونالیسم به کرات در کنار هم و به کمک هم (در نود و نه درصد اوقات) و یا در رقابت با هم - مثل دوره جمهوری اسلامی- به تحولات شکل داده اند، بقدرت رسیده اند و یا در اپوزیسیون قرار گرفته اند. انقلاب مشروطه را بالاخره مشروعه چی ها عملا به شکست کشاندند و دیکتاتوری رضاخانی از آن شرایط سر در آورد. در دوره بعدی در نهضت باصطلاح ملی کردن صنعت نفت هم ارتجاعیونی نظیر آیت الله کاشانی که بالاخره از پشت به آن جنبش خنجر زد و یا نیروهای ملی مذهبی نظیر نهضت آزادی در کنار مصدق و جبهه ملی شرکت داشتند که رقابت و کشمکشهایشان و بخصوص هراس همگی آنها از رشد حزب توده و نفوذ شوروی نهایتا زمینه کودتای 28 مرداد را فراهم کرد. همیشه ملقمه ای از اسلامیسم و ناسیونالیسم دست اندر کاربوده و همیشه بورژوازی ایران به کمک این دو قدرت را حفظ کرده است.

این دور باطل با روی کار آمدن جمهوری اسلامی به اتمام میرسد. بیش از سه دهه است مذهب در حکومت است و به همین دلیل جامعه ای ضد مذهبی تر از جامعه ایران در دنیا پیدا نمی کنید. اگر روزی یک رفراندوم آزاد در ایران صورت بگیرد خواهید دید که بخش اعظم مردم بخصوص نسل جوان کاملا اته ئیست است و کسی هم که اته ئیست نیست ضد مذهب حاکم است، معتقد است مذهب نباید حکومت کند، معتقدست مذهب نباید در قوانین دخالت کند، کاملا سکولار است. به نظر من جامعه ایران از هر جامعه ای سکولارتر است و علت هم همانطورکه گفتم اینست که یک حکومت خونریز و جلاد مذهبی سر کار است که جامعه را به سمت سکولاریسم و ضدیت با مذهب رانده است.

بنابرین از این نقطه نظر دوره اسلام مستضعف پناه و اسلام ضد آمریکائی و اسلام معترض و غیره که در زمان شاه مطرح و فعال بود و با امثال دکتر شریعتی و نهضت آزادی و نیروهای ارتجاعی تری نطیر فدائیان اسلام و اخوان المسلمین و غیره نمایندگی میشد در ایران پرونده اش کاملا بسته شد و کنار رفت. با حاکمیت جمهوری اسلامی مذهب بعنوان یکی از پایه های سلطه بورژوازی ایران و یکی از اسلحه های ایدئولوژیک - سیاسی اش فرو میریزد و کاربرد خود را تماما از دست میدهد. با این کارت بازی کردند و این کارت برای همیشه سوخته است. به نظر من بعد از جمهوری اسلامی نقش اسلام در سیاست ایران به صفر تنزل پیدا میکند. و همین امروز هم نیروهای ملی- اسلامی در اپوزیسیون نقش و جایگاهی ندارند.

رکن دیگر سلطه بورژوازی ناسیونالیسم ایرانی است. ناسیونالیسم پروغربی که با سرنگونی حکومت شاه به اپوزیسیون رانده شد. گرچه این جریان بعد از روی کار امدن مذهب جائی در سیاست پیدا کرده است ولی در دوره شاه در قدرت بوده است و مردم ایران با یک انقلاب توده ای آنرا بزیر کشیده اند. جامعه ای که از سیستم شاهنشاهی عبور کرد بازگشت اش به آن سیستم از نظر اجتماعی- سیاسی امکان پذیر نیست است. این یک غیر ممکن تاریخی است. ناسیونالیسم با قبای سلطنت شانسی ندارد. بهمین دلیل هم بخشی از نیروهای ناسیونالیستی جمهوریخواه شده اند و پرچم دموکراسی و جمهوریت را بلند کرده اند. اما این آلترناتیو هم با توجه به وجود چپ اجتماعی که بالاتر توضیح دادم شانس چندانی ندارد. جامعه به تغییرات نیم بند در سیستم تن نمیدهد و همانطور که عمیقا ضد مذهب است عمیقا طرفدار رفاه و برابری و آزادی انسانها است. این یک گرایش وسیع در جامعه است. نمی شود کمی آزادی و کمی از حقوق مردم را برسمیت شناخت و جلوی توده مردم را گرفت که نریزند و همه آزادی و برابری و رفاه را نخواهند. جامعه به کم رضایت نخوهد داد.

این را هم باید در نظر بگیرید که بالاخره آن بخش بورژوازی ایران هم که میخواهد مذهب را از حکومت کنار بگذارد در هر حال ناگزیر است به سیاست ریاضتکشی اقتصادی و سفت کردن کمربندها متوسل بشود. این راه حل اقتصادی بورژوازی جهان در مواجهه با بحران اقتصادی است و بورژوازی ایران هم بطریق اولی راهی بجز این ندارد. بخصوص با توجه به اقتصاد ورشکسته ایران بورژوازی با هر نوع حکومتی ناگزیر است بیش از پیش، بقول خودشان برای "آبادی ایران" و "جبران ویرانیهائی که جمهوری اسلامی ببار آورده"، تسمه از گرده کارگران بکشد. و این یعنی اعمال فشار و تحمیل بیحقوقی های هر چه بیشتر به طبقه کارگر و به کل جامعه. برای آنکه طبقه کارگر را به عقب برانند ناگزیرند آزادی های سیاسی و مدنی را نفی کنند، جلوی آزادی بیان و آزادی احزاب را بگیرند و حقوق بخشهای مختلف جامعه را سلب کنند. بورژوازی بدون دیکتاتوری نمیتواند امرش را بگذراند. بورژوازی ایران با هر پرچمی - مذهب، جمهوریت، سلطنت و غیره- حکومت کند ناگزیر است دیکتاتوری شبیه جمهوری اسلامی- اگر نه بدتر از آن- در ایران برقرار کند.

بنابرین از نظر اقتصاد سیاسی هم بورژوازی امکان پاسخگوئی به مسائل جامعه را ندارد. شرایط امروز از دوره شاه در زمان رونق نفتی و یا بعد از اصلاحات ارضی کاملا متفاوت است. همانطور که گفتم بورژوازی در ایران و در کل جهان با یک بحران عمیق همه جانبه روبروست که یک نتیجه اجتماعی آن سر بلند کردن نیروی عظیم چپ اجتماعی و تقابل نود و نه درصدیها با یک درصدیهای حاکم در جهان و در ایران است.

با توجه به همه این شرایط است که معتقدم هم از نظر استراتژیک و در یک سطح پایه ای و عمومی و هم از نظر سیاسی و بطور مشخص، چپ، چپی که حزب کمونیست کارگری نمایندگی میکند، کاملا در ایران امکان پیروزی دارد. اما این امکان چطور میتواند متحقق بشود؟

روشن است که پیروزی چپ خودبخود اتفاق نمی افتد. جامعه باید انتخاب کند و برای این امر شما باید امکان شناخت حزب و دسترسی وسیع به حزب و اعتماد به حزب را در جامعه ایجاد کنید. جامعه باید شما را ببینید بعنوان یک حزب نماینده خواستها و آمال انسانیش، بعنوان یک حزب در صحنه و یک حزب مدعی قدرت. بعنوان حزبی که پاسخگوی تمایلات و خواستهای توده عظیم مردم است و بخصوص نماینده نقد رادیکال و نفی عملی و ریشه ای وضع موجود است. ایجاد این رابطه دست ما اعضا و قعلین حزبی را میبوسد. هیچ حزب سیاسی اتوماتیک و بخاطر شرایط عینی مساعد روی کار نمی آید. شرایط سیاسی - اجتماعی مساعد است ولی فعالیت ما تعیین کننده است.

**راه غلبه بر موانع پیشروی کمونیسم**

موانعی که سر راه ما هست کم نیست. یک مانع اساسی تصویر منفی است که بخاطر کمونیسم نوع روسی و شکست شوروی، از کمونیسم در اذهان عمومی وجود دارد. کمونیسم شکست خورده و کمونیسمی که دوره اش بپایان رسیده است هنوز بر اذهان سنگینی میکند. این مانع را ما فقط میتوانیم با نشان دادن اینکه کمونیسم کارگری از جنس دیگری است و با کمونیسمهای روسی و چینی و غیره اساسا متفاوت است کنار بزنیم و این را نه صرفا با ادعا بلکه با عملکردمان باید به همه نشان بدهیم. با فعالیت و مبارزه مان باید و میتوانیم این تصویر منفی را از بین ببریم.

موانعی دیگر هم وجود دارد مثل اینکه بورژوازی جهانی و دولتهای غربی طبیعتا از آلترناتیوهای راست در ایران پشتیبانی میکنند. این مانع را باید با جلب پشتیانی مردم جهان از مبارزات مردم ایران خنثی کرد. بحران همه جانبه بورژوازی جهانی و وجود یک جنبش اجتماعی چپ که در بالا به آن اشاره کردم مقابله با دولتها و نیروهای بورژوائی جهانی را تسهیل میکند. باید به این نیرو متکی شد و مردم و افکار عمومی جهانی را در حمایت از خواستهای رادیکال و مبارزات مردم ایران بسیج کرد.

امروز بویژه با توجه به امکاناتی که مدیای اجتماعی فراهم کرده است میتوان به یک حرکت و جنبش جهانی در حمایت از مردم ایران و خواستها برحق و انسانیشان شکل داد به نحوی که نتوانند نیرو و آلترناتیو بورژوایی دیگری را به جامعه تحمیل کنند. در نبردهای معینی - نظیر کمپین نجات جان سکینه محمدی آشتیانی- دیده ایم که حزب چنان درخشیده است و چنان در کشورهای غربی توجه و حمایت افکار عمومی و نیروهای مترقی را جلب کرده است که حتی رسانه های دولتی و نیمه دولتی غربی و بعضا نهاد ها و مقامات دولتی نتوانسته اند آن کمپین معین و و فعالین و چهره های حزبی در گیر در آن را نادیده بگیرند. با شکل گیری انقلاب این عطف توجه و حمایت صدها برابر خواهد شد. توجه داشته باشیم که انقلاب آتی در ایران انقلابی علیه اسلامیسم و تروریسم اسلامی و در عین حال انقلابی علیه یک درصدیهای حاکم خواهد بود و ازینرو از هر دو جنبه این قابلیت را دارد که در مرکز توجه توده مردم و نیروهای چپ و مترقی در سراسر جهان واقع شود.

میخواهم بگویم موانع وجود دارد ولی میتوان بر آنها فائق آمد و این جزئی از مبارزه هر روزه ما است. نقطه قوت ما در مقابله با این موانع اینست که توده عظیم مردم، نود و نه درصدیها در ایران و در جهان را ما نمایندگی میکنیم.

ما همیشه گفته ایم راه دیگری بجزسوسیالیسم یا بربریت در برابر بشریت نیست و این واقعیت امروز یک معنی واقعی و ملموسی بویژه در جامعه ایران یافته است. در ایران بربریت حکومت میکند. مساله این نیست که فقط یک عده آخوند بر سر کار آمده اند و بخاطر بدجنسی و یا ارتجاعی بودنشان این وضعیت را ایجاد کرده اند. بورژوازی ایران به اینها متوسل شده است، این بربریت تنها نوع حکومت ممکن برای بورژوازی در ایران است و جمهوری اسلامی دارد به نیازهای بورژوازی در ایران جواب میدهد. حکومت بورژوازی در ایران همین است که می بینید. حکومتش از همین جنس است حالا با عمامه و یا بی عمامه. باید بزند و بکوبد و شدید ترین بیحقوقی ها را بجامعه تحمیل کند برای آنکه چرخهای سرمایه بگردد. این وضعیت جامعه ایران است و در این شرایط بورژوازی با هر خط و سیاست و پرچمی نمیتواند از نظر عینی حتی رفرمی ایجاد کند چه برسد به اینکه جامعه را رها کند. در مواجهه با این شرایط شعار "سوسیالیسم یا بربریت" یک معنای و جایگاه مشخص و مبرم و زنده ای در جامعه ایران پیدا میکند. جامعه ایران نه تنها برای رهائی و رسیدن به آزادی و برابری و منزلت انسانی، بلکه برای تحقق ابتدائی ترین حقوق و خواستهای خود راهی بجز سوسیالیسم ندارد.